نوجوانان حضور پرشوری در انقلاب داشتند

علیرضا محمدی

عباسعلی سعیدی‌پور متولد سال ۴۴ در فین کاشان است. به گواهی شناسنامه، او زمان انقلاب یک نوجوان کم سن و سال بود، اما از آن دست نوجوان‌های نترسی که فعالیت‌های بسیاری را در مدرسه علیه رژیم طاغوت انجام می‌داد. خاطرات سعیدی‌پور بسیار جالب و جذاب است همانند پر تاب چوب پر چم روی ماشین اشرف پهلوی و برداشتن و شکستن تابلوی شاه از دفتر مدیر مدرسه و...

به مناسبت قرار داشتن در ایام الله دهه فجر، پای صحبت‌های وی که سابقه ماه‌ها حضور در جبهه‌های دفاع مقدس را نیز دارد، نشستیم تا از خاطرات آن روزها برای‌مان روایت کند.

ورود یک نوجوان به جریان انقلاب باید ریشه‌هایی داشته باشد، خانواده‌تان چطور جوی داشت؟

ما یک خانواده مذهبی داشتیم. پدر و پدربزرگم نیم قرن است برنامه قرائت حمد و سوره را برگزار می‌کنند. پدرم مقلد آقای بروجردی بود. بعد از فوت ایشان هم امام خمینی را انتخاب کرد و رساله ایشان را در جلد رساله آیت‌الله بروجردی می‌گذاشت و نگهداری می‌کرد. بعد از وقایع سال‌های ۴۱ و ۴۲، اگر از کسی رساله حضرت امام را می‌گرفتند، جرم سنگینی داشت. به همین دلیل بابا جلد رساله آیت‌الله بروجردی را روی رساله حضرت امام می‌گذاشت. یادم است بابا این رساله را در اختیار دیگران هم قرار می‌داد. از محله‌های اطراف می‌آمدند از رساله امام استفاده می‌کردند. احکام را از آن استخراج می‌کردند و بهره می‌بردند.

پس واسطه ورود شما به فعالیت‌های انقلابی از طریق شناختی بود که خانواده‌تان نسبت به حضرت امام داشتند؟

بله همین طور است. حضرت امام سرسلسله نهضت اسلامی بودند. هر کس که ایشان را می‌شناخت و ارادت داشت، ناخودآگاه جذب فعالیت‌های انقلابی می‌شد. من هم به واسطه پدرم چنین احساس و انگیزه‌ای پیدا کرده بودم. از همان کودکی از خاندان پهلوی تنفر داشتم.

اولین فعالیت انقلابی‌تان چه بود؟

یک‌بار اشرف (خواهر شاه) می‌خواست کاشان بیاید و قرار بود یک ساعت هم در فین حضور پیدا کند و به مدرسه دخترانه برود. وقتی این خبر را شنیدم، احساس تنفری در وجودم شکل گرفت. خب عرض کردم که خانواده ما مذهبی بود و پدرم امام را می‌شناخت. به همین دلیل احساس بدی نسبت به آمدن اشرف پیدا کردم. آن زمان عکس شاه و خانواده‌اش روی کتاب‌های مدرسه چاپ می‌شد. جلد را که ورق می‌زدی، اولین صفحه بعد از جلد، عکس خانواده شاه بود. من این صفحه را معمولاً پاره می‌کردم و روی چهره شاه نقاشی می‌کشیدم. خلاصه وقتی قرار شد اشرف بیاید، تصمیم گرفتم بلایی سرش بیاورم و او و همراهانش را بترسانم. برای آماده‌سازی مقدمات و مراسم آمدن او، یکسری پرچم‌های سه رنگی به ما دادند تا برای روز مراسم آماده کنیم. این را هم بگویم که پرچم‌ها را به خانزاده‌ها نمی‌دادند، بلکه به بچه‌های خانواده‌های فقیر می‌دادند تا از وجود آنها برای استقبال از اشرف استفاده کنند. به ما گفتند این پرچم‌ها را چوب بگذارید و آماده کنید تا روز استقبال به دست بگیرید و تکان بدهید. ما از ترکه‌های انار استفاده می‌کردیم و با آنها پرچم‌ها را چوب می‌زدیم. ترکه انار نازک و سبک است و تکان دادنش راحت‌تر. اما من برای پرچم خودم از چوب‌های سنگین و ضخیم استفاده کردم و منتظر روز آمدن اشرف ماندم. بالاخره خواهر شاه آمد و مسیر عبورش از خیابان فین (از سمت مسجد جامع تا مدرسه دخترانه) بود. یک طرف خیابان پسرها و یک طرف دخترها ایستاده بودند. به دخترها هم سپرده بودند روسری نگذارند و بندگان خدا خیلی‌های‌شان معذب بودند. خلاصه ما ایستادیم و اسکورت اشرف آمد. ابتدا از پل مسجد جامع، بعد پل کوچه برج عبور می‌کرد و نهایتاً از پل فرتات به مدرسه می‌رسید. ما بالای پل برج ایستاده بودیم. به محض اینکه ماشین اشرف سرازیر شد بیاید پایین، من پرچمی را که چوب سنگین رویش گذاشته بودم محکم روی ماشین اشرف پرت کردم. صدای بلندی داد و ماشین از حرکت ایستاد. ناگهان مأمورها دویدند من را گرفتند. در همین زمان معلم‌ها هم آمدند. یکی از مأمورها گفت چرا پرچم را پرت کردی؟ گفتم به خاطر ارادتی که به ایشان داشتم پرت کردم. معلم‌ها هم از من دفاع کردند و گفتند ما او را می‌شناسیم، خانواده خوبی دارد و قصد و غرضی نداشته است... خلاصه ماشین اشرف هم رفت و من را رها کردند.

این ماجرایی که گفتید مربوط به همان سال ۵۷ می‌شود؟

نه، من کلاس سوم دبستان بودم. شاید اواسط دهه ۵۰ بود. هنوز بحث انقلاب داغ نشده بود و اینکه مأمورها من را راحت رها کردند به همین خاطر بود که انقلاب بین عموم مردم نپیچیده بود و آنها فکرش را نمی‌کردند من یک الف بچه بخواهم با تفکرات سیاسی چنین حرکتی را علیه ماشین خواهر شاه پیاده کنم.

از سال ۵۶ یا ۵۷ به بعد تقریباً بحث انقلاب همه گیر شد. آن زمان چه فعالیت‌هایی داشتید؟

در مدرسه معلمی داشتیم به نام آقای هادی جوکار که روشنفکر و انقلابی بود. در کلاس حرف‌های سیاسی می‌زد و از اوضاع شهرهای دیگر به ما خبر می‌داد. حتی شعارهایی در کلاس به ما می‌گفت و ما یاد می‌گرفتیم و تهییج می‌شدیم. همان زمان‌ها تصمیم گرفتیم موقع زنگ تفریح در سالن مدرسه یا در حیاط، عکس شاه و فرح را پاره کنیم. در مدرسه ما یک عکس قدی بزرگ از شاه بود که صرفاً هنگام مراسم این عکس را می‌آوردند و روی سکوی مدرسه می‌گذاشتند. مابقی ایام سال تابلو را داخل انبار می‌گذاشتند. کلیدش هم دست فراش مدرسه بود. یک روز به فراش گفتیم در را باز کن و اگر از تو پرسیدند چه کسی وارد انبار شده، بگو چیزی ندیدم و خبر ندارم. ایشان هم پذیرفت و در را باز گذاشت. وقتی زنگ تفریح خورد، با یکی از بچه‌ها رفتیم عکس بزرگ شاه را دو نفری برداشتیم بردیم پشت مدرسه و آنجا تابلو را شکستیم. کاغذهای باطله مدرسه را هم آنجا نگهداری می‌کردند. تابلو را شکستیم و همان جا عکس شاه را به آتش کشیدم.

کسی متوجه نشد که از بین بردن تابلوی شاه کار شما بود؟

نه، آن موقع کسی نفهمید کار ما بود. چند روزی گذشت و برنامه‌های ما هم گسترش پیدا کرد. کم کم به سمت تظاهرات رفتیم و اینکه برنامه‌های خودمان را به بیرون مدرسه هم بکشانیم. در فین یک مدرسه ابتدایی داشتیم به اسم امیر کبیر که تنها مدرسه ابتدایی آنجا بود. از تمام محلات می‌آمدند و آنجا درس می‌خواندند. وقتی زنگ می‌خورد هر صفی برای یک محله بود. ما می‌آمدیم صف‌ها را برهم می‌زدیم و شعار می‌دادیم. چند بار این کار را تکرار کردیم. یک روز که حرفه‌ای شده بودیم و ترس‌مان هم ریخته بود، گفتیم بیاییم این تظاهرات را به نقاط دیگر هم بکشانیم و تا مدرسه دخترانه گسترش بدهیم. با چند نفر از بچه‌ها برنامه این تظاهرات را ریختیم و تنظیم کردیم. بعدها چند نفر از همین بچه‌ها، از شهدای دفاع مقدس شدند.

قرار شده بود دانش‌آموزان دختر و پسر منطقه همزمان تظاهرات راه بیندازید؟

بله، اینطوری تعدادمان خیلی بیشتر می‌شد و خانم‌ها هم وارد فعالیت می‌شدند. البته در مدرسه دخترانه کسی خبر نداشت ما چنین برنامه‌ای داریم. من گفتم بچه‌ها تا شما از مدرسه خودمان خارج شوید، من می‌روم مدرسه دخترانه و زنگ تعطیلی مدرسه را می‌زنم. آن وقت دختر خانم‌ها به تصور اینکه مدرسه تعطیل شده، بیرون می‌آیند و با تظاهرات ما همراه می‌شوند. قبل از برنامه همراه کردن دانش‌آموزان دختر، هر روز خودمان برای تظاهرات به یک محله می‌رفتیم. اما آن روز رفتیم به سمت مدرسه دخترانه و من هم طبق قراری که با بچه‌ها گذاشته بودم، به صورت پنهانی چکش را برداشتم و زنگ تعطیلی مدرسه را زدم. دخترها بیرون آمدند و همراه دانش‌آموزان پسر راهپیمایی کردند. بعد به طرف سرای یخچال که الان میدان شهید اردهال است، رفتیم. دانشگاه آن طرف سرای یخچال بود. یک هتل هم این طرفش بود. خارجی‌ها و توریست‌ها اغلب به این هتل می‌آمدند. گفتیم بچه‌ها با توجه به اینکه امروز تعدادمان زیاد است، به سمت هتل برویم. همراه هم رفتیم به سمت مسجد جامع و بعد مسیر را به سمت هتل ادامه دادیم. کمی مانده به هتل جیپ‌های ارتش آمدند و ما هم برای اینکه از دست‌شان فرار کنیم رفتیم داخل باغ‌های اطراف و از مهلکه فرار کردیم.

قبل از اینکه خاطرات‌تان را ادامه بدهید، به ما بگویید در این تظاهرات صرفاً بچه‌های دانش‌آموز شرکت داشتند؟

بله، ما دانش‌آموزها خودمان تظاهرات را هماهنگ می‌کردیم. حتی عکس امام را به شکل تابلویی درست و با گل و لامپ آن را تزئین کرده بودیم. از این دست کارهای ابتکاری آن موقع زیاد انجام می‌شد.

این تظاهراتی که منجر شد مأمورها جلوی حرکت‌تان را بگیرند، عواقبی هم برای شما داشت؟

فردای همان روز آتش این حرکت دامن من را گرفت. روز بعد که مدرسه رفتیم، سر صبحگاه معاون اسمم را صدا زد. رفتم و برگه‌ای را که رویش مطالبی نوشته بود برای‌مان خواند. داخل برگه از ایجاد ناامنی و اغتشاش و اینطور حرف‌ها نوشته بود. همین طور اتهام وارد کرده بودند که جرم من غیر از ایجاد ناامنی و برپایی تظاهرات، زدن زنگ مدرسه دخترانه است. حکمم تحمل ۲۰ ضربه شلاق به کف پایم بود. همان فلک کردن که پیش‌تر در مدارس رایج بود. خلاصه من را روی زمین خواباندند و پایم را داخل فلک گذاشتند و پیچاندند. ۲۰ ضربه شلاق کف پایم زدند. بعد چون نمی‌توانستم از جایم بلند شوم، کتفم را گرفتند و بردند داخل دفتر نشاندند. باقی بچه‌ها و معلم‌ها سر کلاس رفتند و وقتی دفتر خلوت شد، مدیر من را نصیحت کرد که چرا این کارها را می‌کنی و تا کی قرار است برنامه تظاهرات و فعالیت‌ها را ادامه بدهی؟ همین طور که داشت صحبت می‌کرد، من نگاهم به سمت بالا بود. گفت چی رو نگاه می‌کنی؟ گفتم دارم به عکس شاه نگاه می‌کنم که چطور آن را پایین بیاورم. مدیر گفت تو همین الان فلک شدی، حالا داری نقشه می‌کشی چطور عکس شاه را از دفتر من پایین بیاوری؟

نقشه‌تان را هم عملی کردید؟

همان روز نقشه‌ام را عملی کردم. بعد از اینکه مدیر نصیحتم کرد، رفتم سر کلاس. زنگ اول و دوم کاری نکردم. زنگ سوم که مدیر رفت زنگ را بزند، من رفتم داخل دفتر و قاب عکس شاه را که یادم است خیلی هم شکیل بود برداشتم آوردم پایین و بدون اینکه کسی متوجه شود، داخل کلاس بردم.

گفت‌وگوی «جوان» با عباسعلی سعیدی‌پور از نوجوانان انقلابی فین کاشان

اشرف را روی پل کوچه برج بدجور ترساندیم!

> همان روزی که به جرم تظاهرات فلکم کرده بودند، رفتم داخل دفتر مدیر مدرسه و تابلوی شاه را پایین آوردم. با بچه‌ها رفتیم توی حیاط و تابلو را شکستیم. مدیر وقتی چشمش به تابلو افتاد رفت دفتر و سریع برگشت. از سرعت عمل ما چشم‌هایش از تعجب گرد شده بود

عباسعلی سعیدی‌پور

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۶۶۹۵

سعیدی‌پور در دفاع‌مقدس

> مسیر اشرف خواهر شاه از خیابان فین تا مدرسه دخترانه بود. تصمیم گرفتم روی پل کوچه برج چوب پرچمم را که سنگین و ضخیم بود روی ماشینش بیندازم. به محض اینکه ماشین اشرف عبور کرد، چوب را روی ماشینش انداختم. صدای بلندی داد و ماشین از حرکت ایستاد

بچه‌ها گفتند چه کار کردی؟ گفتم عکس شاه را برداشتم. تا زنگ خورد همراه بچه‌ها آمدیم بیرون و شعار دادیم. عکس شاه هم دست‌مان بود. مدیر تا ما را دید نگاه به عکس کرد و از تعجب چشم‌هایش گرد شد. اصلاً فکرش را نمی‌کرد که من به این زودی نقشه‌ام را عملی کرده باشم. همان طور که او ما را نگاه می‌کرد، همراه جمعیت بچه‌ها رفتیم در زمین والیبال داخل مدرسه که خاکی بود، قاب عکس شاه را شکستیم و عکس داخلش را پاره کردیم. زنگ که خورد و بچه‌ها سر کلاس رفتند، مدیر مرا صدا کرد و گفت کار خودت را کردی؟ گفتم بله. گفت نمی‌خواهی از کارهایت دست بکشی. گفتم نه. نگاهی کرد و دیگر حرفی نزد. من هم سر کلاس رفتم.

بنابراین تنبیه مقابل دیگر دانش‌آموزها هم نتوانست شما و دوستان‌تان را از فعالیت انقلابی بازدارد؟

برعکس ما را مصمم‌تر هم کرد. خبر تنبیه من در سطح مدرسه و حتی منطقه پیچیده بود. روز بعد که مدرسه رفتیم دیدیم طوماری روی دیوار مدرسه چسبانده‌اند. بچه‌هایی که زودتر از ما رسیده بودند داشتند طومار را می‌خواندند. فراش مدرسه و معلم‌ها هم یکی یکی از راه رسیدند و طومار را خواندند. طومار که چه عرض کنم یک ورقه امتحانی بود که رویش مطالبی در حمایت از ما نوشته بودند. گویا دانشجوهای انقلابی پشت قضیه طومار بودند. مدیر و معاون را تهدید کرده بودند که اسم و آدرس منزل و شماره ماشین‌شان را دارند و اگر بار دیگر به دانش‌آموزها تعرضی صورت بگیرد، ماشین‌شان را به آتش می‌کشند. وقتی این حمایت قاطعانه را از طرف دانشجوها دیدیم، دل‌مان قرص و محکم شد. بعد از آن دیگر کلاس‌ها را تق و لق می‌رفتیم و بیشتر اوقات‌مان به تظاهرات می‌گذشت. نهایتاً آن قدر فشار آوردیم تا اینکه مدرسه را تعطیل کردند. بعد از تعطیلی مدرسه در تظاهرات همراه بقیه مردم شرکت می‌کردیم و هر روز به یک منطقه از فین می‌رفتیم. مثلاً یک روز تظاهرات در مسجد آقا بزرگ بود، یک روز در مدرسه آیت‌الله صبوری و... تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید.

بعد از انقلاب فعالیت‌های‌تان را چطور ادامه دادید؟

بعد از پیروزی انقلاب من تا کلاس اول راهنمایی درس خواندم و بعد دنبال شغل نقاشی ساختمان رفتم. همزمان در بسیج فعالیت می‌کردم. غیر از مواقعی که سر کار بودم، باقی وقتم حتی شب‌ها در پایگاه سپری می‌شد. بسیج را در منطقه چهل گلی شروع کردیم. آن زمان ۱۴ یا ۱۵ سالم بود. جنگ که شروع شد از همان ابتدا می‌خواستم به جبهه بروم اما به خاطر سنم اجازه نمی‌دادند. اما چند ماه بعد توانستم برای اولین بار به جبهه بروم. از سال ۱۳۶۰ جبهه رفتم و تا پایان دفاع مقدس حدود ۵۷ ماه در مناطق عملیاتی حضور داشتم. بچه‌های انقلاب رسم‌شان همین بود. همان‌هایی که انقلاب کرده بودند، خودشان هم سعی داشتند از این انقلاب نوپا دفاع کنند. تعداد زیادی از همان بچه‌هایی که همراه یکدیگر تظاهرات راه می‌انداختیم، بعد از انقلاب و شروع جنگ، رهسپار جبهه شدند و چند نفرشان هم به شهادت رسیدند. یاد آن روزها بخیر. انقلاب یک شور و شعوری در وجود ما به وجود آورده بود که باعث می‌شد زودتر از سن‌مان بزرگ شویم و درک بهتری از اوضاع و احوال زمانه پیدا کنیم و وارد این جریان‌ها شویم.

از راست به چپ

■ ۱- امام خمینی(ره) آن را رمز پیروزی اسلام در مقابله با کفر و استکبار برشمرده‌اند- مشایعت ■ ۲- صفرا- پدر انوشیروان- لگام ■ ۳- مردم قرآنی- فلز قرمز- اولین رهبر اتحاد جماهیر شوروی- برداشت محصول زراعی ■ ۴- برنج گیلانی‌ها- از نخست‌وزیران هند- خراب ودورانداختنی- دوستی ■ ۵- وزیر خارجه انگلیس که در تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی نقش مؤثری داشت- از رشته‌های دانشگاهی ■ ۶- خوردنی اقتصادی- از هر دو سو از سوره‌های قرآن است- تیم فوتبالی در یونان ■ ۷- جاسوس- عنوان پادشاهان مصر باستان- حرکت اسب در شطرنج ■ ۸- انگور سیاه- برابر و مقابل- تفریح کودکانه- نوعی کشت ■ ۹- کنگره عظیم مسلمانان- لقبی در ترکی عثمانی به معنای آقا و سرور- شهری در خراسان رضوی ■ ۱۰- دستور- آفت سخاوت- رکنی در موسیقی ایرانی ■ ۱۱- روستایی در حومه تبریز که پنیرش معروف است- عنوان سلاطین مغول ایران ■ ۱۲- یک و یک- برنج‌فروش- مدرسه قدیمی- آفت گندم ■ ۱۳- عزت‌دهنده- همسایه بلژیک و آلمان- سخن صریح- جواب مثبت ■ ۱۴- جامه بلند- ترسناک- کشور حایز اول در تأمین سلاح‌های شیمیایی صدامیان ■ ۱۵- شهری در استان فارس- رهبر شهید گروه فدائیان اسلام

از بالا به پایین

■ ۱- وسیله‌ای برای حمل مصالح ساختمانی- از نام‌های حضرت جبرییل ■ ۲- پرحرف- متداول و مرسوم- تکیه کلام شیعیان هنگام برخاستن یا چیزی را برداشتن ■ ۳- گمان- نوعی طلاق- سفید آذری- از سوره‌های مکی ■ ۴- مادر لر- واحد بازی مشتزنی- کارها- بانگ چوپان ■ ۵- از بیماری‌های مشترک انسان و دام- معادل فارسی شعله ■ ۶- شمشیر- همه اجسام دارند- شیون و گریه ■ ۷- دندان ناپایدار- حرکت کرم گونه- ابوالبشر- بانوان ■ ۸- صندلی راحتی- زمین علفزار- شهری در آلمان- دشمن فرشته ■ ۹- از شهدای کربلا- لقب اروپایی- گروه ورزشی- نت میانی ■ ۱۰- ابریشم- بنوسرخ- اما ■ ۱۱- عنوانی برای پدر- ویژه و مختص ■ ۱۲- سدی در جنوب- مانند و شبیه- چهارپایان- پیچیدن ■ ۱۳- درد چشم- پسوند خوراک- شهری نزدیک کاشان- رود جیحون ■ ۱۴- گنجدار افسانه‌ای- میوه ترش‌شده و فاسد- خانه با عرصه مشجر ■ ۱۵- شایع‌ترین روش درمان جایگزین کلیه در بیماران کلیوی- انعکاس صوت

جدول

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
					■									■	۱
				■					■						۲
			■					■			■				۳
		■					■					■			۴
						■							■		۵
	■				■				■					■	۶
		■						■		■					۷
			■				■				■				۸
				■		■						■			۹
■					■				■				■		۱۰
	■							■							۱۱
		■					■					■			۱۲
			■			■					■				۱۳
					■					■					۱۴
■									■						۱۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

		۶		۴				
				۶			۲	۷
		۸			۷		۶	
۴			۸					
۶			۲					
						۳	۸	۵
					۳			
	۲				۱	۵		
	۷			۹		۲		۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۶۹۴

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
■	ت	م	ح	ر	ی	ا	م	ه	ی	ا	ی	ل	ع	■	۱
ظ	■	س	ن	ا	ک	س	■	ن	ا	ه	ر	ب	■	ا	۲
ا	م	■	ا	ت	ل	و	■	ر	ل	و	ا	■	د	و	۳
ل	ل	م	■	ب	ا	■	ک	■	ا	و	■	ا	ز	ت	۴
م	و	ی	ل	■	ه	■	س	و	ت	■	ز	ی	ر	ی	۵
ی	د	ن	ک	■	د	ه	■	ا	ل	ی	ک	و	■	ن	۶
ن	ی	ا	■	ه	ا	■	ب	ا	ب	ی	■	ا	ز	م	۷
■	■	ت	ر	ک	س	■	ن	ر	ا	ق	■	■	■	■	۸
ش	ا	ک	■	د	ی	ا	و	■	ی	ی	■	ا	س	ن	۹
ی	ن	ی	ه	■	ا	ی	ا	و	ز	■	ه	و	ه	ی	۱۰
ر	ف	ا	س	م	■	ز	چ	ز	■	ر	ت	ک	ی	ر	۱۱
و	ا	ن	■	ب	ا	■	ب	■	ک	ف	■	ن	ا	س	۱۲
ا	ل	■	ه	ا	ن	گ	■	ر	ا	ر	ک	■	ب	و	۱۳
ن	■	د	و	ز	ر	م	ی	■	ا	ی	م	ل	ک	■	۱۴
■	ی	ا	د	ز	ا	و	ا	ل	ا	ل	ق	ت	س	■	۱۵

۵	۳	۵	۶	۹	۷	۱	۸	۲
۶	۹	۷	۱	۲	۸	۵	۴	۳
۲	۱	۸	۳	۵	۴	۶	۷	۹
۷	۲	۳	۹	۸	۶	۴	۱	۵
۱	۵	۴	۷	۳	۱	۹	۶	۸
۹	۸	۶	۴	۷	۵	۲	۳	۱
۳	۴	۹	۸	۱	۲	۷	۵	۶
۸	۶	۱	۵	۴	۳	۸	۲	۷
۴	۷	۲	۲	۶	۹	۳	۱	۸